



۲۰۲۰/۰۸/۲۰



م. اسحاق نگارگر

## یک دکتاتور دیگر در شرف سقوط!



مردم با سواد می شوند و هنگامیکه با سواد شدند با حقوق خود آشنا میشوند و از خود می پرسند من از کی اطاعت کنم و برای چه و تا چه وقت اطاعت کنم. وقتی مردم صاحب سواد نیستند فریفتن شان بسیار آسان است و با شیوه های گوناگون میتوان آنان را فریب داد و به طور مثال برای یک جامعه دیندار و معتقد ولی بیسواد میتوان گفت که پادشاه سایه خدا بر زمین است و با این حيله سلاطین مخوف و مستبد را بر سرنوشت مردم حاکم ساخت. ما در تاریخ شاهد بوده ایم که فرعون ها ادعای خدایی کرده اند؛ گاه گاه سلاطین و امپراتوران را فرزند خدا خوانده اند و یک مصیبت استبداد همین بوده است که خواسته اند از روی عمد مردم را جاهل و بیسواد نگاه دارند و در همین جاهل بودن است که مردم به هرگونه خرافات و یاهه گویی ها تمکین می کنند و حتی تقدیری نیز می شوند. دیکتاتور می کشد ولی این کشتارها را ناشی از اراده خدا تلقین میکند و غیر مستقیم به مردم میگوید:

### اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

و اگر تیغ دیکتاتور بُرندگی دارد به اراده خداست که این بُرندگی را کسب کرده است. وقتی مردم صاحب سواد شدند استنباط های گوناگون را می شنوند و می خوانند و این خواندن ها و شنیدن ها در ذهن شان گرفتار نوعی برخورد و جنگ می شود و به طور مثال از خود می پرسند که اگر این استنباط دُرست است که اگر تیغ عالم از جای بجنبد تا خدا نخواهد رگی را نمی بُرد پس اقبال که او هم مسلمان و مُبلغ دین و آیین خود است به چه دلیل می گوید:

### مسلمانی که داند رمز دین را    نساید پیش غیرالله جبین را اگر گردون به کام او نگردهد    بگرداند به کام خود زمین را

ما در استنباط اقبال از دین اختیار؛ تحرک و اراده را می بینم که ما را به حرکت می اندازد و به ما میگوید اگر رمز دینت را فهمیده ای غیر از خدا برای دیگری سجده مکن و اگر جهان را نمی توانی به کامت بچرخانی زمین را به کامت بچرخان پس اگر ما زمین را می توانیم به کام خود بگردانیم دیگر موجودات فاقد اراده نیستیم که برای کشت خود منتظر باران بنشینیم و همیشه تلقی ما این باشد که اگر شد آبی و اگر نشد للمی.

من در افغانستان با چشمان روشن دیدم که مردم از انرژی آفتاب استفاده کرده آنها را از دل زمین بیرون آورده بودند و این تجسم اراده و اختیار بود. از دختران دهات افغانستان در شمال؛ جنوب شرق و غرب شنیدم که برای سواد و

یادگیری اشتیاق و هیجان داشتند و از آن اشتیاق و هیجان شان به عنوان یک معلم و آموزگار پیر در چشمان من اشک شوق پدیدار می شد.

خلاصه کنم که من در یادگیری مردم مرگ استبداد و ستمگری را می بینم اما دیکتاتوری بدبختانه شیوه های بسیار پیچیده و مغلط دارد. دیکتاتور خود را اصل می بیند و مردم را فرع. دیکتاتور می پندارد که اگر من نباشم مردم هم نمی باشند. او یا مانند استالین و مائوتسه تون دیکتاتوری فرد را دیکتاتوری طبقه وانمود و به نام دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا می کشد و گاه مانند عمرالبشیر یا لوکوشنکو در انتخابات تقلب می کند اما این شیوه ها در برابر یک دریای خروشان بستن بند ریگی است و بالاخره مردم به جناب دیکتاتور با صدای بسیار رسا می گویند:

«آقا! ما دیگر ترا نمی خواهیم!»

دیگر برای لوکوشنکو مهار کردن اراده مردم ممکن نیست و اگر به نیروی مداخله خارجی این سیلاب را سد کند برای چند روز و یا حتی چنانکه در سوریه رخ داده است برای چند سال خواهد بود و حرف آخر اینکه یک دیکتاتوری دیگر در شرف سقوط است و من پنهان نمی کنم که این انقلاب سواد و آگاهی را برای افغانستان نیز می خواهم. از نظر من ضروری ترین جهاد در افغانستان این است که یک باسواد کم از کم پنج زن و مرد بیسواد را باسواد بسازد. دیر یا زود این انقلاب سواد و آگاهی در افغانستان نیز آمدنی است. افغان ها نیز استعداد یادگیری دارند. استبداد و دیکتاتوری تا پایان قرن بیست و یک در سرپای جهان در شرف سقوط است. والله اعلم بالصواب.

نگارگر ۱۷ اگست ۲۰۲۰ برمنگهم



برای مطالب بیشتر این نویسنده اینجا را کلیک کنید